



عتیقه شوم

رازگشایی از ماجرای قتل جوینده عتیقه توسط دو همدستش، خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است

اما رفتارهای مشکوکش ما را به این فکر انداخت که کاری پنهان از ما انجام می‌دهد. «ای نفسی تازه کرد و دوباره نگاهی به اتاق انداخت و ادامه داد: «کمی که پیگیر شدیم، فهمیدم که از راه دلالی و خرید و فروش عتیقه برای خودش کار و کاسبی راه انداخته و به ما هم حرفی نزده است. همین مسئله باعث اختلاف بین ما شد. او را به صورت مخفیانه زیر نظر گرفتیم تا سر بزنگاه مجش را بگیریم، کیانوش یک دستگاه گنج‌یاب پیشرفته تهیه کرده بود و اشیای زیر خاکی را از دل خاک بیرون می‌کشید و پول خوبی از این راه به جیب می‌زد بدون آن‌که به ما حرفی بزند.»

❖ از بین بردن سرنخ

مرد جوان گفت: «این طور شد که تصمیم به انتقامگیری گرفتیم. وقتی ماجرا را برای شهرام تعریف کردم ابتدا مخالفت کرد اما آن قدر گفتم که در نهایت شهرام قبول کرد با من در این کار شریک شود. به صورت نامحسوس کیانوش را تعقیب کردیم و متوجه شدیم که در نیمه شبی قصد حفر و پیدا کردن زیر خاکی دارد. آن شب او را تعقیب کردیم و کیانوش به بیابانی رفت و من هم با ماشین راهش را سد کردم. به محض این‌که جلوی کیانوش پیچیدم، او پایش را روی ترمز گذاشت و قبل از این‌که کیانوش فرصت کند از ماشین پیاده شود، من و شهرام که صورت‌های مان را با جوراب پوشانده بودیم، از خودرو پیاده شده و به سمتش رفتیم. به او حمله کرده و با ضربات چاقو او را به قتل رساندیم.»

ابی سکوت کرد و بعد از مکثی طولانی ادامه داد: «جسد را داخل صندوق عقب خودروی کیانوش قرار دادیم و مقداری زیادی عتیقه با ارزش و گران قیمت و دستگاه گنج‌یاب را هم از داخل ماشین مقتول برداشته و داخل ماشین خودمان قرار دادیم. خواستیم برویم که با خودم گفتم اگر جسد و ماشین را وسط جاده رها کنیم، خیلی زود پیدا و راز این جنایت برملا می‌شود. تصمیم گرفتیم که آثار جرم را از بین ببریم و تنها راه چاره آتش زدن جسد به همراه خودرو بود. زمانی که فکر می‌کردم، شهرام رنگش پرید و گفت حاضر نیست تحت هیچ شرایطی مرا همراهی کند. من هم او را تهدید کردم که اگر در این کار با من نباشد، او را هم به قتل می‌رسانم. شهرام هم که جاننش را در خطر می‌دید، به ناچار موافقت کرد. بعد از آن با وسایل سرقتی راهی خانه‌مان شدیم و با این تصور که تمامی سرنخ‌ها از بین رفته در فکر فروش وسایل سرقتی بودیم که دستگیر شدیم. خون کیانوش دامن مان را گرفت و راز این قتل خیلی زود برملا شد.»

❖ کشف پرونده دغدغه و تلاش کارآگاهان

اعترافات ابی تمام شد و همراه مامور بدرقه به سمت بازداشتگاه رفت. به جمله ابی که گفته بود خون مقتول دامن مان را گرفت فکر می‌کردم. همکارانم در پلیس آگاهی وقتی پرونده‌ای به آنها ارجاع می‌شود، تمام دغدغه‌شان حل معمای پرونده می‌شود. اگر قتلی باشد دنبال قاتل هستیم تا خونی پایمال نشود و با دستگیری قاتل به نوعی از غم بزرگی که بردوش خانواده داغدار است کم شود. در دیگر پرونده‌ها مانند آدم‌ربایی هم تلاش مان آزادسازی گروگان و بازگشتش به خانه است. ما خادم مردم هستیم، حتی کوچک‌ترین سرقت هم برای ما پرونده‌ای مهم است و تمام تلاش و دغدغه‌مان حل آن و دستگیری سارق است.

زمانی که از سوی خودروهای عبوری به ما اعلام شد خودرویی سوخته و رها شده در کنار جاده‌ای خارج از شهر است، تصویرش را نمی‌کردیم داخل صندوق عقب آن با جسد مردی جوان مواجه شویم که جز استخوان چیزی به جا نمانده است. جسد را به پزشکی قانونی انتقال دادیم و بلافاصله آزمایش دی‌ان‌ای گرفته شد اما هیچ رد و سرنخی در دست نداشتیم که هویت جنازه را به دست بیاوریم. بررسی‌ها نشان می‌داد جسد متعلق به مردی حدود ۳۰ ساله است که از زمان مرگ او دو روز می‌گذرد. با این احتمال که خانواده مرد سوخته، ناپدید شدن او را گزارش کرده باشند، به بررسی پرونده افراد فقدان‌ی پرداختیم. فرضیه‌مان درست از آب درآمد و در بررسی پرونده‌های فقدان‌ی که مشخصات آنها با جسد مقتول شباهت داشت به پرونده کیانوش رسیدیم. زمان ناپدید شدن پسر جوان با زمان مرگ جسد سوخته یکی بود. طبق مدارک موجود در پرونده، کیانوش برای انجام کاری شبانه از خانه خارج و سوار بر خودرویش می‌شود و دیگر بر نمی‌گردد. برای اطمینان از این‌که جسد کشف شده متعلق به کیانوش باشد از خانواده او خواسته شد آزمایش دی‌ان‌ای انجام دهند.

❖ هویت جسد سوخته

پس از انجام آزمایشات دی‌ان‌ای، نتیجه‌ای که به ما اعلام شد هویت جسد را برملا کرد. جسد متعلق به کیانوش بود و راز ناپدید شدن او برملا شد اما این‌که کیانوش، چرا به قتل رسیده و چه کسانی او را به قتل رسانده‌اند همچنان در هاله‌ای از ابهام بود. تحقیقات را ادامه دادیم و در بررسی‌ها مشخص شد که مقتول در کار خرید و فروش عتیقه است و با دو پسر جوان به نام‌های ابراهیم معروف به ابی و شهرام این کارها را انجام می‌دهد.

با این احتمال که شریک‌های پسر جوان در این جنایت نقش داشته باشند، تحقیقات را روی آن دو متمرکز کردیم. در بررسی‌های میدانی نیز مشخص شد خودروی ابی در نزدیکی خانه مقتول در همان شب حادثه دیده شده است. از طرفی با خبر شدیم سه شریک قدیمی مدتی است باهم به اختلاف خورده‌اند. اختلاف قدیمی و حضور دو مظنون پرونده در آخرین شبی که کیانوش زنده دیده شده بود، انگشت اتهام را به طرف آنها گرفت و دستور بازداشت شهرام و ابی صادر شد. گرچه دو متهم جوان ابتدا منکر ماجرا بوده و مدعی بودند که از این جنایت بی‌خبر هستند اما خیلی زود لب به اعتراف گشودند و به جنایت با همدستی هم اعتراف کردند.

❖ شک به شریک

ابی، جوانی لاغر اندام با موهای فرفری، در حالی که دستبند به دست داشت، روی صندلی روبه‌رویم نشست. قبل از این‌که حرفی بزند، با نگاهی اول مرا برانداز کرد و بعد هم دوباره به اتفاقی نگاه کرد که چند لحظه‌ای می‌شد پادر آن گذاشته بود و قرار بود از ماجرای صحبت به میان آورد که علت آوردنش به اداره آگاهی بود.

چند دقیقه به او زمان دادم تا به خودش مسلط شود و بعد از او خواستم صحبت کند. ابی، همان مرد لاغر اندام و مو فرفری شروع به صحبت کرد: «من، کیانوش و شهرام سال‌هاست باهم دوست هستیم. دوستی مان از عتیقه‌جات شروع شد. از همان ابتدا قرار شد هر چه گیرمان آمد تقسیم بر سه کنیم و اوایل این کار را هم کردیم اما کیانوش که مال حرام زیر دندان‌هایش مزه کرده بود دست به کاری زد که اوایل متوجه نشدیم



دوستی مان از

عتیقه‌جات شروع شد.

از همان ابتدا قرار شد

هر چه گیرمان آمد

تقسیم بر سه کنیم

و اوایل این کار را هم

کردیم اما کیانوش

که مال حرام زیر

دندان‌هایش مزه

کرده بود، ما را دور زد

